

www.ketab.ir

حاج قاسم - ۲

خاطراتی از شهید قاسم سلیمانی

| به اهتمام : علی اکبری مزداآبادی |

حاج قاسم - ۲

خاطراتی از شهید قاسم سلیمانی

به اهتمام: علی اکبری مزداآبادی

ناشر: یا زهرا (سلام الله علیها)

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد (تیراژ تاکنون: ۲۶۰۰۰ نسخه)

نوبت چاپ: ششم - شهریور ۱۴۰۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۸۵-۸

لیتوگرافی: سینا | چاپ: زلال کوثر

صحافی: نگارش

قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان

سردار شهید قاسم سلیمانی، مزداآبادی، علی، ۱۳۵۸ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: حاج قاسم سلیمانی، خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی / به
اهتمام علی اکبری مزداآبادی
مشخصات نشر: تهران، نشر یا زهرا (س.ا.م)، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص.؛ مصور رنگی -
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۸۵-۸
وضعیت فهرست نویسی: فینبا
یادداشت: کتابخانه.
عنوان دیگر: خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی.
موضوع: سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۱۳۹۸.
موضوع: Soleimani, Qasem
موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
موضوع: Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
موضوع: سرداران -- ایران -- خاطرات
موضوع: Generals -- Iran -- Diaries
رده بندی کنگره: DSR1۶۶۸
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲

نشانی: تهران، میدان انقلاب اسلامی، خیابان شهدای

ژاندارمری، پاساژ ناشران و کتاب فروشان کوثر،

شماره ۱ - تلفن: ۶۶۴۶۵۳۷۵ - ۶۶۹۶۲۱۱۶



این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

فهرست

۹۹	توجیه فرماندهان	۶	مقدمه
۱۰۳	حادثه‌ی فاو	۱۱	اولین مسئولیت
۱۰۵	عبور	۱۳	خودتان را به کشتن ندهید
۱۰۷	بهبتر است برگردی!	۱۵	توجیه کامل
۱۰۹	سفره‌ی فرماندهی	۱۷	شجاعت، میراث حاج قاسم
۱	سخنرانی قبل از عملیات کربلای ۱	۲۱	اسلحه‌ی جدید
۱۱۱		۲۳	پتویبج
۱۱۵	حادثه‌ی دشت مهران	۲۵	رهبر ما خمینی است
۱۱۷	اطاعت از دستور	۲۵	علی عابدینی هستم
۱۱۷	معطل این و آن نمی‌شد	۲۷	پشت سرم بنشین
۱۲۱	خواصی برای رضای خدا	۳	سخنرانی یک روز قبل از بهر و الفجر
۱۲۳	پرید عقب کمپرسی	۳۹	طراحی مانور
	سختی عملیات کربلای ۴ به روایت	۵۱	شب حمله
۱۲۵	حاج قاسم	۵۱	پرورش یافته در مکتب سلیمانی
۱۲۹	نمان آخر	۶۳	پاتک و الفجر ۳
۱۳۳	اگر مردی بیای!	۶۷	قاسم سلیمانی به میدان رفت
۱۳۵	فکر کردم موجی شده	۷۳	ترفندی در و الفجر ۴
۱۳۷	آینده‌نگری فرمانده لشکر	۷۵	شهید محمد مهدی کازرونی
۱۳۹	بهبانه بیاور	۷۹	سیاه و سرخ
۱۴۳	دست روی ماشه	۸۱	دعوا با خدا
۱۴۷	خطر در شناسایی	۸۳	جنگ و انتقام؟
۱۵۳	تکلیف‌تان را بدانید	۸۵	راهی جز توکل نیست
۱۵۵	ماساز برف	۸۷	کشتی گرفتن با مرگ
۱۵۷	دو بیته محلی	۸۹	از خیر دیده‌بانی گذشتیم
۱۵۹	ببرید پس بدهید	۹۱	آموزش سخت
۱۶۱	نگران فاو هستیم	۹۳	صدایی از نخلستان
۱۶۳	محبوب دل‌ها	۹۵	جواب‌های یک عارف

مقدمه:

برای «حاج قاسم» تنها باید حماسه سرود اما، این وجود حقیر من است که در سیاهچاله‌ی «بی‌کسی» گرفتار شده. پس نمی‌توانم «سوگ» نسرایم:

روزهای عروج «حضرت روح‌الله» را خوب به خاطر دارم. خام‌تر از آن بودم که جزاشک و لابه، فرجام دیگری را تصور کنم. دیگر آن همه سوز جگر را تجربه نکردم تا ... یک و بیست دقیقه بامداد روز سیزده دی ماه سال ۱۳۹۸. حوالی ساعت چهار صبح بود که تلفن زنگ خورد و صدایی درهم شکسته و ضجه‌زنان، فقط گفت: «بیچاره شدیم! بدبخت شدیم! حاج قاسم روزن!» و شاید نخستین بار در زندگی‌ام بود که معنای «پایان» را تمام و کمال، شعور کردم.

هنگام نگاشتن این چند خط، نزدیک به هشتصد و پنجاه ساعت از آن ساعت شوم می‌گذرد. در این پنج هفته، «بی‌وزنی» و غوطه خوردن در خالی روح، شمایل جدیدی از «مصیبت»، در قلبم تراشیده شد؛ و حالا من که سال‌ها به «حاج قاسم» مباحثات می‌کردم و فخرش را به قیمتی گزاف به عالم و آدم می‌فروختم، کنار آن شمایل، چنبره زده و بلا تکلیفم. حالا آن قدر پخته شده‌ام که جان دادن غرور پرشکوه‌م را به تماشا بنشینم؛ و این جاست که با نوحه‌ی جانگناه حضرت «حیدر» (صلوات‌الله‌علیه) خود را تسلی می‌دهم. مردی که تمامیت «کفر» و «شرک» یکسره پامال پاپوش کهنه و وصله خورده‌اش بود و شاهنشاهی بر عالمیان، برایش از آب بینی بزی کم ارزش‌تر، در برابر مشتی «اشباح الرجال» این چنین روضه می‌خواند:

«بندگان خوب خدا آماده‌ی کوچ‌اند. کم دنیا را که ماندنی نیست، به کثیر آخرت که از بین رفتنی نیست، معامله کردند. برادران ما که در صفین خون‌شان ریخته شد، از این‌که امروز در دنیا نیستند چه زیانی بردند؟ نیستند تا لقمه‌ی گلوگیر بخورند و آب تیره ناگوار بنوشند. به خدا سوگند، حق را ملاقات کردند و خداوند هم اجرشان را کامل و تمام عنایت فرمود و آنان را پس از بیم در جایگاه امن جای داد. کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند و بر اساس حق از دنیا گذشتند؟ عمار، ابن‌تیهان و ذوالشهادتین کجا هستند و کجایند نظیران

آنان از برادران شان که بر جانبازی پیمان بستند و سرهای پاک شان برای تبهکاران فرستاده شد؟»

در این وقت، امام دست به محاسن شریف و کریم خود برد و زمانی طولانی اشک ریخت، سپس فرمود: «آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده، آن را استوار داشتند و واجبات را اندیشه نموده برپا کردند، سنت را زنده نمودند و بدعت را میراندند، به جهاد که دعوت شدند اجابت کردند، به پیشوا اعتماد نموده تابعش شدند.» وقتی ابرمرد تاریخ، این گونه برای سرداران شهیدش، روی منبر بر صورت می‌کوبید و گریه می‌کند، درمانده‌ای چون من، چه باید بکنم؟

بگذارم و بگذرم که چاره‌ای و درمانی جز «صبر» نیست. خوشا به حال «او» که تنها مزد خوبان را گرفت و بدا به حال ما که حتی درست ماندن را بلد نیستیم. امروز حاج «قاسم سلیمانی» به بهای خون خود و با ساروجی که از اشک گرم ده‌ها میلیون ایرانی، ورز داده شد، به ستونی ستبر و رکین در بنای «ایران اسلامی» تبدیل شده است. از این پس بخش بزرگی از معماری تاریخی سرزمین «سلمان» برگردهی این استوانه‌ی آسمان خراش قرار خواهد گرفت و تقای حشرات و کفتاران برای تغییر و تبدیل این سرنوشت محتوم، قطعاً به جایی نخواهد رسید. حاج قاسم، طی بیست سال گذشته، آن چه را از جهان فردایش، برای تدارک ظهور مولایش در مخیله داشت، با تمام توان روحی و جسمی‌اش پی گرفت و محقق کرد. آرایش کنونی «آسیای غربی» مرهون دوندگی‌های هفده، هجده ساعته‌ی حاج قاسم در شبانه‌روز و خواب‌های ناآرامش در هواپیما و ماشین و قرارگاه‌های موقت در چند کشور است. چیزی شبیه این: نماز صبح را در «دمشق» می‌خواند، نماز ظهر را در «حلب»، نماز مغرب را در «بغداد» و چند ساعت خواب و «نماز شب» در تهران روزی‌اش می‌شد و احتمالاً، ساعت هشت صبح، در ستاد نیروی قدس، جلسه‌ای با معاونانش برقرار بود و ساعاتی بعد، شاید جلسه‌ای چند ساعته در بیت رهبری و نمازی به امامت مرادش و بعد پروازی به بیروت و مذاکره با «سیدحسن نصرالله» که شاید تا بامداد ادامه می‌یافت و نماز شب و صبحی

دیگر. مقصد بعدی کجا بود؟ شاید منطقه‌ای عملیاتی در جنوب «سوریه» و یا مذاکراتی در ترکیه یا روسیه یا افغانستان یا ... سال‌ها بود که برنامه‌ی یومیه‌ی فرمانده سپاه قدس، چنین تلاطم فرساینده‌ای داشت؛ و در کنار همه‌ی این‌ها، دیدار با خانواده شهدا، زیارت بقاع متبرکه عراق و ایران، مسجد جمکران، مناطق سیل‌زده خوزستان و ... را هم اضافه کنید. نتایج همین خروش خستگی‌ناپذیر، دشمنانش را در گرداب اعجاب و تحسین گرفتار و دوستانش را در اقیانوس محبت و ارادت غرق ساخت و اینک که پنجه بر ایوان عرش گرفته و از رفیع اعراف، به تماشای میراث‌دارانش نشسته است، باید کاری کنیم کارستان؛ اما ... چه کار؟ نمی‌دانم و نمی‌دانند.

هنوز زود است که پاسخی درخور به این سوال داده شود؛ اما آن‌چه در این روزها مرتکب می‌شویم و می‌شوند، تنها راهی است برای آرام کردن ارواح عزادارمان. چهار سال قبل که برای کتاب «حاج قاسم» مقدمه می‌نوشتم، روحم سرمست بود از ستایش مردی که تمجیدش را حساب و افتخار می‌دانستم و اما امروز، تنها از سرناچاری است که می‌نگارم. دیگر از من «گردن‌ان‌گرد» چه برمی‌آید برای آن «نورتر از نور»؟

کتابی که پیش رو دارید، تکمله‌ای است بر کتاب «حاج قاسم». آن کتاب مجموعه‌ای بود از سخنان و خاطرات «حاج قاسم سلیمانی» که از منابع موجود در کتابخانه‌ها، آرشیوهای صوتی و تصویری، مطبوعات و فضای مجازی گردآوری و در زمان حیات دنیایی علمدارمان، علی‌رغم میل ایشان و با تکیه بر گستاخی و بی‌ادبی جوانسرا نه اما از سر عشق و ارادت ما منتشر شد. این کتاب، تلاش دیگری است برای مکتوب‌سازی سیره‌ی عملی ایشان که این بار علاوه بر خاطرات آن سپهدار، خاطراتی از زبان هم‌زمانش درباره‌ی او، در سال‌های دفاع مقدس روایت و تدوین شده است؛ و ما مریدانِ جانِ تابناکش، امید داریم که شاید مجلدات دیگری نیز به همین نام، در آینده‌ای نزدیک، آماده‌ی طبع و انتشار گردد؛ ان‌شاءالله. فرصت را مغتنم شمرده، از محسن رنگین‌کمان به پاس تصویر

روی جلد که همانند کتاب قبل اثر لنز دوربین اوست، تشکر و قدردانی می‌کنیم. در نهایت، سپاسگزار عزیز می‌باشم که باز هم این مجال را فراهم ساخت تا در کتابی دیگر به نام و یاد «حاج قاسم»، یادگار نوشته‌ای داشته باشم؛ الحمدلله رب العالمین.

چند سال قبل، برای نوشتن از «حاج قاسم» می‌دانستیم که اجازه‌ی او را نداریم و همواره نگران بودیم که مشمول قهر و ملامت آن وجود نازنین قرار بگیریم (که گرفتیم)، اما امروز می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم با اجازه از ساحت شهسوار آفرینش، حضرت حیدر کرار (صلوات‌الله‌علیه) و این مقدمه را با جملات دیگری از حضرتش به پایان می‌بریم:

«کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد برانگیخته شده چونان شتری که به سوی بچه‌ی خود روی می‌آورد شیفته‌ی جهاد گردیدند، شمشیرها از نیام برآوردند و گرداگرد زمین را گروه‌گروه، صف‌به‌صف، احاطه کردند، بعضی شهید و برخی نجات یافتند؟ هیچ‌گاه از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شادمان نبودند و در مرگ شهیدان نیازی به تسلیت نداشتند. با گریه‌های طولانی از ترس خدا، چشم‌هایشان ناراحت و از روزه‌داری فراوان، شکم‌هایشان لاغر و به پشت چسبیده بود. لب‌هایشان از فراوانی دعا خشک و رنگ‌های صورت از شب‌زنده‌داری‌ها زرد و بر چهره‌هایشان غبار خشوع و فروتنی نشسته بود.

آنان برادران من هستند که رفته‌اند و بر ماست که تشنه‌ی ملاقات‌شان باشیم و از آندوه و فراق‌شان انگشت حسرت به دندان بگیریم...»

به امید آزادی کعبه و قدس شریف

محمدعلی صمدی

بهمن ۱۳۹۸